

## قدرت هوایی به مثابه قدرت پلیسی

مارک نئوکلئوس

علی غلامی



### مقدمه‌ی مترجم

زمانی که اولین بار با این مقاله مواجه شده و آن را خواندم، یکی دو ماه پیش از شروع جنگ دوازده روزه بود، آن زمان به دلیل تجربه‌ی کوتاه‌ام از حضور در زندان، با اشتیاق بیشتری مطالب مربوط به ساختارهای انضباطی، دمودستگاه‌های اعمال سلطه و روابط قدرت، قانون و خشونت را مطالعه می‌کردم. همان زمان قصد ترجمه‌ی آن را کردم اما بعدها چون به نظرم عموم مخاطب ایرانی تجربه‌ی مستقیمی از مواجهه‌ی روزمره با حملات هوایی نداشت (به استثناء کسانی که به اقتضای سن، زندگی در زمانه‌ی جنگ هشت‌ساله را دیده بودند)، از ترجمه‌ی آن صرف نظر کردم. باری اکنون که پس از تقریباً یک سال، دو جنگ غالباً هواپایه را از سر گذرانیدیم، و متأسفانه دیگر کسی

نیست که در یک سال گذشته در صورت سکونت در شهرها و مناطق تحت‌تاثیر جنگ، تجربه‌ی فوق را نداشته باشد، به نظر فرصت مناسبی است برای انتشار این متن و تأمل حول آن.

در این یک سال و اندی، شاهد تبلیغات ایدئولوژیک بسیاری در رابطه با قابلیت ویژه‌ی قدرت هوایی مهاجمان در اعمال یک «جنگ تمیز» بودیم، استعاره‌هایی همچون «جراحی» و عبارت «نقطه‌زنی» نیز از این رو به وفور مورد استفاده قرار می‌گرفت. حال آن که این مقاله نشان می‌دهد، مزیت استفاده از قدرت هوایی توسط طرف‌های درگیر در جنگ و دلیل ابداع جنگ‌افزارهای هوایی و توسعه‌ی جنگ هوایی نه ماهیت انسانی‌تر یا توان تفکیک و تمایز بالای آن بلکه امکان وارد کردن ضربات مهلک با دامنه‌ی گسترده‌تر در عین دوری مهاجم از میدان نبرد است. این مقاله سعی داشته با تحلیل پیوستگی میان ساختارهای قدرت، انضباط، قانون و خشونت در داخل مرزهای یک دولت و تداوم بیرونی آن در قالب جنگ، نشان دهد منطق جنگ و به طور خاص عملیات‌های نظامی هوایی، همان منطق پلیس است.

مطالب درون قلاب [ ] و پانوشته‌هایی که با م مشخص شده‌اند از مترجم اند.

\*\*\*

کارنامه‌ی سیاسی والت دیزنی، به خوبی شناخته‌شده است. از تولید فیلم د/مبو با کمک کارمندان اعتصاب‌شکن [در جریان اعتصاب ۱۹۹۴ در کمپانی دیزنی] بگیر، تا بازگویی تاریخ استعمار با افسانه‌ی پوکاهانتس، از حضور در کمیته‌ی مقابله با فعالیت‌های ضدآمریکایی مجلس نمایندگان جهت مخبری درباره‌ی «تهدیدات امنیتی» بگیر، تا ملاقات به عنوان اولین سلبریتی هالیوود با لنی ریفرنشتال، فیلمساز نازی، و همچنین به حضور پذیرفته شدن توسط موسولینی. اما در میان این مواضع سیاسی و آثار ایدئولوژیک، فیلم کارتونی کمتر شناخته‌شده‌ای، به نام پیروزی با قدرت هوایی<sup>۱</sup> هم وجود دارد که در ۱۹۴۳ توسط کمپانی او ساخته شد. این فیلم بر اساس کتابی است با همین نام که یک سال قبل از این تاریخ توسط سرگرد الکساندر پی دو سورسکی<sup>۲</sup> انتشار یافته و صدها هزار نسخه‌اش از طریق باشگاه کتاب ماه فروخته شده بود. این فیلم با یک گزارش خبری قدیمی شروع می‌شود که در آن بیلی میشل<sup>۳</sup>، نظریه‌پرداز پیشگام قدرت هوایی، در حال توضیح شرحی مختصر از آموزه‌های بمباران استراتژیک است؛ امری که آن زمان خیلی باب روز بود. فیلم در ادامه، پس از تقدیم شدن به میشل، تاریخ هواپیماها را پوشش می‌دهد، سپس به سرعت به کاربرد آن‌ها در نبرد، برتری‌اشان بر ناوهای جنگی و بمباران اختاپوس ژاپن می‌پردازد (سورسکی در کتابش نوشته بود «فرض کنید ژاپن یک اختاپوس بزرگ است»). در این فیلم بازوهای اختاپوس

<sup>۱</sup> Victory Through Air Power

<sup>۲</sup> Alexander P De Seversky

<sup>۳</sup> Billy Mitchell

امپراتوری ژاپن، خرخره بخش‌های متعدد جهان را گرفته است، ولی در انتهایش ژاپن با بمباران به ویرانه تبدیل می‌شود (سورسکی در ادامه اضافه کرده بود که «ما چاره‌ای نداریم جز این که یکی‌یکی به این بازوها حمله کنیم»). اوج فیلم آنجا است که بمبافکن‌ها به عقاب، نماد قدرت دولتی و حاکمیت آمریکا، تغییر شکل می‌دهند و عقاب با منقارش اختاپوس ژاپنی را از پا در می‌آورد. در اوج نبرد، سرود «آمریکای زیبا» شنیده می‌شود و عبارت «پیروزی با قدرت هوایی» با حروف درشت بر روی صفحه نقش می‌بندد و فیلم تمام می‌شود. معنای فیلم تا حد زیادی واضح است: قدرت هوایی یعنی «عمل نابودی... می‌تواند موثرتر به انجام برسد» چرا که «وقتی آسمان‌های بالای سر ملتی تسخیر می‌شود، هر آنچه در پایین قرار دارد در چنگال تسلیحات هوایی دشمن است»<sup>۴</sup>

این فیلم دیزنی برای دهه‌ها نایاب بود، اما در سال ۲۰۰۴، در قالب یک نسخه دوقسمتی، شامل فیلم‌های پروپاگاندای ساخته‌شده توسط کمپانی، مجدداً انتشار یافت که در آن، فیلم پیروزی با قدرت هوایی به همراه چند ضمیمه، محتویات دیسک دوم را تشکیل می‌داد. آن سال به طرز قابل توجهی، خوب زمانی، برای انتشار یک فیلم ۶۴ ساله‌ی پروپاگاندا بود، چرا که دیگر تا سال ۲۰۰۴، عراق، در آنچه که به طور قطع یک جنگ هواییه علیه ترور نامیده می‌شد، به مرکز توجهات بدل شده بود. وقتی که در هفت اکتبر ۲۰۰۱، «جنگ علیه ترور» رسماً آغاز شد، به سرعت معلوم شد که این جنگ قرار است بر پایه بمباران باشد. فقط در هفته اول، بمبافکن‌های بی ۱ و بی ۵۲، تقریباً ۵۰۰ بمب هدایت‌شونده با جی‌پی‌اس، ۱۰۰۰ «بمب خنگ» (که یعنی هدایت‌شونده نبودند) از نوع ام‌کی ۸۲، و پنجاه عدد از «مهمات اثر ترکیبی» (یا همان بمب‌های خوشه‌ای، یعنی تسلیحاتی که صدها ریزمهمات را در یک منطقه وسیع می‌پراکنند) را در افغانستان ریختند. بیش از ۱۰۰۰ بمب خوشه‌ای دیگر تا پایان ۲۰۰۱ مورد استفاده قرار گرفتند. تا آن زمان، مواد منفجره هوا-سوخ (یا همان بمب‌های گرمافشاری یا ترموباریک که با ایجاد فشار تقریباً سی‌اتمسفر و دمای ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ درجه سانتیگراد اثری قابل مقایسه با اثر یک سلاح هسته‌ای تاکتیکی می‌گذارند، ولی بدون تشعشع) هم استفاده می‌شدند. در کنار آن‌ها، بمب‌های دوغابی بی‌ال‌یو ۸۲ با جرم ۱۵ هزار پوند هم بودند که با عنوان دیزی‌کاتر<sup>۵</sup> شناخته می‌شدند. این نوع بمب‌ها تقریباً به اندازه یک خودروی کوچک اند و از پشت هواپیماهای باری در ارتفاع بالا پرتاب می‌شوند و بیش از دوازده هزار پوند مواد شیمیایی دوغاب‌شکل، شامل نیترات آمونیوم، پودر آلومینیوم و پلی‌استایرن دارند. در عراق، فقط در ماه اول، حدود ۱۵۰۰ بمب خوشه‌ای بر روی کشور ریخته شد و طی سه ماه بعدی، ده هزارتای دیگر توسط آمریکا و تنها بیش از ۲۰۰۰ تا هم توسط بریتانیا ریخته شدند. این جنگ هوایی در پاکستان، یمن و جاهای دیگر هم ادامه یافت، و هر کس که روزنامه‌ها را

<sup>۴</sup> Seversky, ۱۹۴۲; pages ۱۰۴; ۳۳۵; ۳۵۲

<sup>۵</sup> daisy cutters

بخواند هم متوجه گسترش استفاده از پهپادها می‌شود؛ موضوعی که در ادامه به آن برمی‌گردم. جنگ علیه ترور چیزی جز جنگ از روی هوا نیست.

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که با قدرت هوایی ساخته شده است. با نگاه به بیش از نیم قرن گذشته، تازه اگر شوروی در افغانستان یا استفاده‌ی گسترده و نظام‌مند اسرائیل از قدرت هوایی علیه فلسطینی‌ها، را نادیده بگیریم، موارد ذیل را می‌توان دید: استفاده از هواپیماها در ویتنام توسط آمریکا و پیش از آن توسط فرانسوی‌ها، بمباران مالایا، عدن و عمان توسط بریتانیایی‌ها، در آنگولا و موزامبیک توسط پرتغال در دهه ۱۹۶۰، در الجزایر توسط فرانسوی‌ها، بمباران علیه مقاومت سیاهان توسط رودزیای سفید در دهه ۱۹۷۰، بمباران علیه سازمان خلق جنوب غرب آفریقا توسط آفریقای جنوبی در دهه ۱۹۷۰ و بمباران‌ها در آمریکای لاتین توسط رژیم سوموزا<sup>۶</sup> در تلاشش برای درهم‌شکستن ساندینیستا<sup>۷</sup>. ما واقعاً در جهانی زندگی می‌کنیم که با قدرت هوایی و بمباران شکل گرفته است.

رویکرد سنتی در نسبت با قدرت هوایی به طور عام، و در نسبت با بمباران به طور خاص، ریشه در مباحثی دارد که به جنگ جهانی دوم برمی‌گردد. مثلاً، کارن کاپلان<sup>۸</sup> (۲۰۰۶)، گفتار امنیت ملی پس از یازده سپتامبر را به ظهور «امنیت ملی قدرت هوایی» در دوران جنگ جهانی دوم پیوند می‌زند، و جان دوور<sup>۹</sup> (۲۰۱۰)، به طور مشابهی، بمباران استراتژیک قرن بیست و یک را در چارچوب بمباران مرعوب‌کننده (به مثابه رویه‌ای معمول در جنگ جهانی دوم) فهم می‌کند. آندریاس هویسن<sup>۱۰</sup> (۲۰۰۳) به این امر اشاره کرده است که در سال ۲۰۰۳ هم مخالفان جنگ هوایی، نگاهشان به جنگ هوایی شصت سال پیش، در اروپا بود. اما مشکل ارجاع دادن به جنگ جهانی دوم این است که افراد را به آن سمت سوق می‌دهد که قدرت هوایی را یا در یک چارچوب نظامی محض و عموماً محافظه‌کارانه (مثلاً تأثیرش بر استراتژی نظامی) ببینند، یا آن را در یک چارچوب اخلاقی محض و عموماً لیبرال (مثلاً تأثیر بمباران بر نظریه «جنگ عادلانه») ببینند. همانطور که درک گرگوری<sup>۱۱</sup> اشاره می‌کند، «پشت این فرض که جنگ هوایی ذاتاً اخلاقی است، تاریخی طولانی قرار دارد»<sup>۱۲</sup>. به همین دلیل است که بمباران، جایگاه

<sup>۶</sup> Somoza

خاندانی که از ۱۹۳۶ تا ۱۹۷۹ حکومت نیکاراگوئه را در دست داشت. م.

<sup>۷</sup> Sandinista

جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی ساندینیستا که به منظور مقاومت در برابر اشغال آمریکایی نیکاراگوئه در دهه‌ی ۱۹۳۰ تشکیل شد و بعدها موفق به سرنگونی حکومت خاندان سوموزا در ۱۹۷۹ شد. م.

<sup>۸</sup> Caren Kaplan

<sup>۹</sup> John Dower

<sup>۱۰</sup> Andreas Huyssen

<sup>۱۱</sup> Derek Gregory

<sup>۱۲</sup> ۲۰۱۱a, p. ۲۰۵

پررنگی در نظریه لیبرالی «جنگ عادلانه» دارد. اغلب می‌گویند که بمباران راهی برای «آسان‌تر کردنِ خوب بودن است.»<sup>۱۳</sup> و باز هم به همین دلیل است که بمباران شهرهای آلمان و ژاپن برای پایان جنگ جهانی دوم، در این مباحثات این قدر زیاد مطرح می‌شوند. من می‌خواهم با ترسیم «خطوطِ تبار» قدرت هوایی<sup>۱۴</sup>، فراتر از جنگ جهانی دوم به دهه‌ی ۱۹۲۰ برگردم.

اما چرا [بازگشت به] دهه‌ی ۱۹۲۰؟ در سال ۲۰۰۹ دانشگاه هوایی آمریکا<sup>۱۵</sup>، سندی درباره قدرت هوایی، به عنوان گزینه‌ای منعطف، مشروعیت‌بخش و از حیث سیاسی قابل‌اتکا، منتشر کرد، که در آن ذکر شده بود که استراتژی آمریکا، هم در جنگ‌های آینده و هم در عراق، باید به‌کارگیری روش‌های هوایی‌ای باشد که در فضای استعماری دهه ۲۰ توسعه یافته‌اند. این سند ادعا می‌کند که «انتظامی‌گری هوایی نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا در دهه‌ی ۱۹۲۰ در عراق به معنای واقعی کلمه یک مأموریت ضدشورش بود.»<sup>۱۶</sup> این سند خودش در ادامه‌ی آثاری از قبل بود، مثلاً یک گزارش وزارت دفاع از سال ۲۰۰۶ درباره «قبایل» عراقی، موفقیت بریتانیایی‌ها در استفاده‌شان از زور در عراق را، به عنوان مثالی تاریخی به این وزارتخانه گوشزد کرد. «شورش ۱۹۲۰ زمانی فروپاشید که قاطعیت بریتانیایی‌ها در مقابله با آن آشکار شد. بریتانیایی‌ها توانستند با موفقیت این امر را تفهیم کنند که آن‌ها نیروی برتر یا قبیل‌ی برتر هستند و به این سادگی‌ها عقب زده نخواهند شد» و این موفقیت با قدرت هوایی ممکن شد: «تا زمان استقلال عراق در ۱۹۳۲ و بعد از آن، بریتانیایی‌ها تا حد زیادی به لطف قدرت هوایی، قادر بودند با کمترین منابع در عراق باقی بمانند.»<sup>۱۷</sup> این‌ها تنها دو نمونه است از اسناد بسیاری که نشان می‌دهد قدرت نظامی اول جهان اخیراً در پی یادگیری درس‌هایی از اعمال دوران استعمار رفته است، آن هم اعمال استعماری بریتانیا در دهه ۱۹۲۰.<sup>۱۸</sup> پس یکی از دلایل نگاه به دهه‌ی ۱۹۲۰ این است که به نظر می‌رسد قدرت نظامی اول جهان هم دارد به آن زمان نگاه می‌کند. هرچند که هدف من بیشتر از آن که پرداختن به یک مسئله‌ی تاریخی باشد، این است که زمینه‌ای فراهم کنم برای اندیشیدن به قدرت هوایی، به مثابه قدرت پلیسی.<sup>۱۹</sup>

<sup>۱۳</sup> Thomas, ۲۰۰۱, p. ۱۷۳

<sup>۱۴</sup> Gregory, ۲۰۱۱b

<sup>۱۵</sup> US Air University

<sup>۱۶</sup> Rundquist, ۲۰۰۹, p. ۳; ۷; ۵۱

<sup>۱۷</sup> Todd, ۲۰۰۶, sections ۵-۲۳

<sup>۱۸</sup> گزارشی متعلق به مؤسسه‌ی پژوهش‌های قدرت هوایی، که در ۱۹۸۶ منتشر و پس از آن سه بار تجدید چاپ شد، اشاره می‌کند که تاریخ نیروی هوایی سلطنتی در میانه‌ی دو جنگ جهانی واجد درس مهمی است «این که قدرت هوایی می‌تواند جهت نیل به اهداف سیاسی به روش‌های خلاقانه‌ای شکل گیرد» (Dean, ۱۹۸۶, p. ۲۵)

<sup>۱۹</sup> همچنین بنگرید به Neocleous, ۲۰۱۳a

اینجا واژه‌ی پلیس نه به پیشگیری از جرم یا اجرای قانون، بلکه به فرایند عام‌تر مدیریت، امنیت و نظم ارجاع دارد. چنین مفهومی از پلیس، به کامرالیسم<sup>۲۰</sup> و علم پلیس در قرن ۱۸ برمی‌گردد و از محوریت ایده‌ی پلیس در آثار متفکران مختلفی همچون آدام اسمیت و گئورگ ویلهلم فریدریش هگل بهره می‌گیرد. همانگونه که میشل فوکو (با ارجاعات گاه مستقیم و گاه ضمنی‌اش به متفکران اولیه‌ی مفهوم پلیس و اغلب برای تلاش در جهت درک برخی مفاهیم شناخته‌شده‌تر خویش نظیر قدرت شبانی و حکومت‌مندی) از خلال تعدادی متن توضیح می‌دهد، «پلیس» به مجموعه‌ای از دمودستگاه‌ها و فناوری‌هایی دلالت دارد که مؤسس «اقتصاد» و سامان کار هستند. این یعنی پلیس از طرفی به مثابه صیانت از سلامت و خیر پیکر سیاسی است (تاریخ غنی ولی نادیده‌گرفته‌شده‌ی «پلیس پزشکی»)<sup>۲۱</sup>؛ و از طرفی به مثابه اصلی فراگیر است که از سوژه-شهروندان مفرد، بدنه‌ای اجتماعی می‌سازد، فوکو این امر را هنگام کلنجار با ایده پلیس به بهترین شکل در عبارت لاتین *omnes et singulatim* (همه با هم و هر کس فردی) نشان داده است.<sup>۲۲</sup> اما بیش از هر چیزی، این مفهومی است که پلیس در آن یعنی «مجموعه‌ای از اقدامات که کار را برای کسانی ممکن می‌کند که بدون کار نمی‌توانند زندگی کنند»<sup>۲۳</sup> من در جای دیگری تلاش کرده‌ام این ایده را توسعه دهم که پلیس در قلب ساخت سامان اجتماعی، به‌خصوص سامان اجتماعی کار مزدی، قرار دارد. همچنین تلاش کرده‌ام تا نشان دهم که اگر پلیس در امر ساخت سامان اجتماعی واجد محوریت است، دلیلش این است که آن مفهومی که برای پلیس تا این قدر محوری است (یعنی مشخصاً امنیت)، همان مفهوم بنیادین جامعه‌ی بورژوازی است.<sup>۲۴</sup> آنچه اینجا می‌خواهم انجام دهم، تلاش و اندیشیدن از خلال چیزی است که به لحاظ منطق پلیس، عموماً به عنوان یک شیوه‌ی عمل ذاتاً نظامی دیده می‌شود. در بخش اول این مقاله، غرض از تحلیل تاریخی لحظه‌ی خاصی از جنگ‌های هوایی قرن بیستم، این است که در ادامه‌ی مقاله، فتح بابی شود برای گفتگویی پیرامون چگونگی استفاده‌ی بهتر از مفاهیم جنگ و پلیس، یا حتی شاید جنگ-پلیس، در سایه‌ی درک ما از قدرت معاصر.

### ساماندهی‌شده با بمباران

در سال ۱۹۱۸، بریتانیایی‌ها دو گزارش با این مضمون منتشر کردند که «موجودیت امپراتوری بریتانیا، در جنگ بعدی، اول از همه وابسته به نیروی هوایی است» و در آن ادعا شده بود «نیروی هوایی سلطنتی، نیرویی در خدمت کلیت نهاد امپراتوری است» که نتیجتاً، اقتضای این امر، وجود یک نیروی هوایی امپریال بود تا «خط مقدم دفاع

<sup>۲۰</sup> Cameralism

مکتب آلمانی اداره امور عمومی، مدیریت اقتصاد و مالیه در قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ که بر مدیریت متمرکز دولتی تأکید داشت. م.

<sup>۲۱</sup> Foucault, ۱۹۷۳; ۱۹۸۱, p. ۲۴۹

<sup>۲۲</sup> Foucault, ۲۰۰۶a, page ۶۲

<sup>۲۳</sup> Neocleous, ۲۰۰۰; ۲۰۰۸

از امپراتوری بریتانیا باشد.<sup>۲۴</sup> در همین راستا، برنامه‌ریزی‌هایی از قبل صورت گرفته بود؛ وقتی در سال ۱۹۱۴، و در پی استفاده از هواپیما در نبردهای عربستان و جنوب غرب و شرق آفریقا در جریان جنگ جهانی اول، وینستون چرچیل، فرمانده وقت نیروی دریایی، گزارشی درباره امکان استفاده از قدرت هوایی در سوماتالی‌لند تهیه می‌کرد.<sup>۲۵</sup> در ماه مارس ۱۹۱۹، هواپیماهای بریتانیا دست به بمباران آنانی زد که در برابر حکومت نظامی در مصر سر به شورش برداشته بودند، علاوه بر آن، نیروی هوایی سلطنتی جهت سرکوب خیزش‌های پنجاب، یمن، فلسطین و بین‌النهرین نیز به کار گرفته شد، به طوری که در طولانی‌ترین مورد این عملیات‌ها، از اواسط نوامبر ۱۹۱۹ به مدت یک‌ونیم ماه چیزی بین ۲/۵ تا ۷ تن بمب بر روی قبایل محسود و وزیر ریخته شد. حملات هوایی علیه کابل، جلال‌آباد و دکه در افغانستان در سال ۱۹۱۹ و حملات علیه سوماتالی‌لند در سال ۱۹۲۰ صورت گرفت. اما چرخش اصلی در عراق رخ داد، یعنی سرزمینی سرشار از منابع دست‌نخورده و فضای ژئوپلیتیکی که اگر تحت کنترل در می‌آمد، مسیری امن به سوی هند فراهم می‌کرد. شورش بزرگی که در تابستان ۱۹۲۰ شروع و تا اوایل ۱۹۲۱ به طول انجامید، منجر به این شد تا چرچیل بیش از چهل کارشناس نظامی و غیرنظامی را در کنفرانسی در قاهره به منظور تعیین سیاست منطقه‌ای جمع کند. قرار شد شمار سربازان کاهش پیدا کند و به جای آن به حکمرانان محلی یارانه پرداخت شود، و هدف ظاهراً متناقض حفظ نظم در عین کاهش سربازان هم قرار شد با توسعه و به‌کارگیری قدرت هوایی محقق شود. مقاله‌ای از سوی ستاد نیروی هوایی پیشنهاد کرد تا «با سپردن مسئولیت اولیه حفظ نظم برخی مناطق خاورمیانه، ترجیحاً بین‌النهرین، کارایی نیروی هوایی سلطنتی به عنوان یک بازوی مستقل محک بخورد».<sup>۲۶</sup> همان‌طور که شماری از مورخان هم اشاره کرده‌اند، عراق نیست اگر بگوییم که نیروی هوایی، نهاد اصلی دخیل در شکل‌گیری عراق و در به‌کارگیری قدرت دولتی متعاقب آن بود.<sup>۲۷</sup> در عراق بود که «بریتانیایی‌ها فناوری بمباران را به عنوان یک روش دائمی مدیریت و نظارت استعماری، سخت (اگر نگوییم بی‌نقص)، تمرین کردند و ارزش قدرت هوایی به عنوان یک بازوی مستقل ارتش را تئوریزه کردند.»<sup>۲۸</sup> البته که این امر چیزی فراتر از تمرینی مختص بریتانیایی‌ها در عراق بود، چرا که از سوی هر دولت استعمارگر دیگری هم درک و به‌کارگرفته شد، تا جایی که همه‌ی قدرت‌های بزرگ که می‌خواستند خیالشان از بابت مستعمراتشان راحت باشد، هواپیماها را امری واجب یافتند. در دهه‌ی ۱۹۲۰، بریتانیا از هواپیما در افغانستان، مصر، پنجاب، یمن، فلسطین، سوماتالی‌لند و آفریقای جنوبی استفاده کرد. ایتالیا در لیبی، فرانسه در مغرب و سوریه (فرانسوی‌ها حتی

<sup>۲۴</sup> Sykes, ۱۹۴۲, pp. ۵۴۴; ۵۵۴; ۵۵۸

<sup>۲۵</sup> Killingray, ۱۹۸۴, p. ۴۲۹

<sup>۲۶</sup> cited in Omissi, ۱۹۹۰, p. ۲۵

<sup>۲۷</sup> Dodge, ۲۰۰۳; Omissi, ۱۹۹۰; Townshend, ۲۰۱۰

<sup>۲۸</sup> Satia, ۲۰۰۸, p. ۲۴۰

با عنوان «بمباران استعماری» به آن ارجاع می‌دادند و برای این هدف یک جنگنده-بمبافکن به نام تیپ کلونیال توسعه دادند) و آمریکا در مکزیک، جمهوری دومینیک و نیکاراگوئه. قدرت هوایی و بمباران استراتژیک در عمل برای دولت‌های استعمارگر، سلاح اصلی ثبات‌ساز در فضای بین دو جنگ جهانی، بود. اگر چه در این باره برخی تفاوت‌های مهمی هم وجود داشت؛ تفاوت‌هایی از حیث اشکال عمل در محل‌های گوناگون سلطه‌ی استعماری، یا از حیث اختلاف در میزان خشونت دخیل، و یا از حیث سطوح مقاومت برخاسته. اما با این حال می‌توان با اطمینان گفت که قدرت هوایی و حکومت استعماری، هر دو ملازم یکدیگر بودند. فارغ از این که تفاوت‌های دخیل چه چیزی باشند، پس از جنگ جهانی اول، استعمار، بدون شک یک فرایند «اعمال‌شده از آسمان» بود.<sup>۲۹</sup>

به‌کارگیری امپریالی قدرت هوایی و اعمال هوایی قدرت امپریالی، معمولاً مانند حاشیه‌ای در متن تاریخ بمباران استراتژیک، دیده شده است. اگر کسی تاریخ را بخواند می‌بیند که در حد درگیری‌های کوچک و یا صرفاً عملیات ضدشورش به آن اشاره شده است. ولی ما باید روشن کنیم که قدرت هوایی چه می‌کرده، چرا که عملکرد گذشته‌ی آن ممکن است درباره عملکرد امروزی‌اش، و چه بسا به طرز غیرمستقیم درباره «عملیات ضدشورش» در امروز نیز چیزی برای گفتن داشته باشد. چرا که در واقع معلوم شد که قدرت هوایی فقط شامل بمباران دشمن به مثابه یک استراتژی نظامی نیست، بلکه یک سازوکار کلیدی نظم‌ساز است. لیبرال دموکراسی‌های وقت، قدرت هوایی و بمباران استراتژیک را، بیش از آن که از حیث استراتژی نظامی فهم کنند، بیشتر به عنوان شکلی از حکمرانی و سازوکار نظم خوب و یا به قول سر جان مافی، والی وقت سودان، «عامل چابک حکومت»، می‌دیدند.<sup>۳۰</sup> فرمانده نیروی هوایی بریتانیا در هند در سال ۱۹۲۳ گفته بود «اگر ما از نیروی هوایی خردمندانه و انسانی استفاده کنیم، این سروصداها و خرده‌گیری‌هایی که هست، پایان خواهد یافت و عملیات هوایی به عنوان سلاحی معمول و مناسب جهت اجرای مطالبات مشروع حکومت دیده خواهد شد.»<sup>۳۱</sup> این امر را در مفاهیم مختلفی می‌توان دید که برای توصیف اعمالی که با کمک قدرت هوایی انجام می‌گیرد: «جابجایی هوایی»، «کنترل بدون اشغال» و «بمباران پلیسی». این مفاهیم نهایتاً همگی به عبارتی بدل شدند که به طرز گسترده‌تری مورد استفاده قرار می‌گیرد فلذا برای خودش تاریخی دارد؛ یعنی «پلیس هوایی». از همین رو، وقتی سرتیپ خلبان لیونل شارلتون، در فوریه ۱۹۲۳ وارد بغداد شد، در جریان بازرسی‌اش از جنوب عراق به بیمارستانی رسید که در آن با دیدن جراحات ناشی از بمباران‌ها «چیزی از جنس شوک را تجربه کرد» و «پس از مشاهدات بیشتر، از این که بمباران هوایی در عراق، کمابیش همان معادل باتوم پلیس در خانه است، بهت‌زده شد.»<sup>۳۲</sup> و دقیقاً همین مفهوم از «پلیس هوایی» است

<sup>۲۹</sup> Weizman, ۲۰۰۷, p. ۲۳۹

<sup>۳۰</sup> Killingray, ۱۹۸۴

<sup>۳۱</sup> cited in Omissi, ۱۹۹۰, p. ۱۵۰

<sup>۳۲</sup> Charlton, ۱۹۳۱, p. ۲۷۱

که در آثار مرتبط با قدرت هوایی و بمباران استراتژیک به ندرت مورد توجه قرار می‌گیرد، و معمولاً یا به عنوان حاشیه‌ای بر سیاست‌های پلیسی داخلی به آن نگاه می‌شود و یا به عنوان پیش‌درآمدی بر نبردهای بزرگ هوایی ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵؛ حال آن که در واقع پلیس هوایی و «بمباران پلیسی» یکی از کاربردهای جهان‌شمول سلطه‌ی استعماری بود.<sup>۳۳</sup>

کمابیش از همان ابتدا، قدرت هوایی، حول مفهوم پلیس ساختاربندی شده است، و محتوایش حاکی از این است که مسئله، استفاده از بمباران به عنوان یک فرایند واکنشی نیست، بلکه آن را باید از خلال آموزه‌های کلاسیک پلیس فهم کرد؛ یعنی همان «پلیس پیشگیرانه»، «امنیت»، «تمدن» و «نظم». یعنی غایت قدرت هوایی صرفاً «در نطفه خفن کردن بی‌نظمی» نیست<sup>۳۴</sup>، بلکه ساختن یک نظم جدید است. بنابراین پلیس، یعنی همان مفهومی که در قلب ساخت نظم بورژوازی بوده، این بار در بستر استعمار به کار گرفته شده و از طریق قدرت هوایی دست‌یافتنی می‌شد. با اشاره به ابعاد مشترک قدرت هوایی و قدرت پلیسی، این مسئله را با جزئیات بیشتری بسط می‌دهیم. اولین و عیان‌ترین‌شان این است که، مقصود از عمل محوری بمباران، به وضوح درهم‌شکستن هر گونه شورش علیه حکومت استعماری و حذف امکان مقاومت بود. چندان هم نیازی به روده‌درازی در این خصوص نیست. نه تنها این امر یکی از کاربردهای واضح قدرت هوایی است، بلکه تا حد زیادی بر مفهومی صرفاً «واکنشی» استوار است (واکنش پلیس به بی‌نظمی). حال آن که در واقع برهان ما در اینجا به دنبال کار روی مفهومی است که قدرت پلیس در آن خلاق و مولد است.

بعد دوم به استفاده از قدرت هوایی در فرایندی مربوط است که مارکس آن را «انباشت اولیه» می‌نامد؛ یعنی محروم کردن افراد قبیله از امرار معاش خارج از اقتصاد سیاسی اعمال‌شده‌ی درون نظم استعماری. همان‌طور که دیوید اومیسسی<sup>۳۵</sup> می‌گوید: «بمباران مداوم می‌توانست افراد قبیله را از دسترسی به روستاهایشان محروم کند و آن‌ها را وادارد تا در غارهای نامساعد زندگی کنند که گاه در صورت دوری از چشمه متحمل کمبود آب می‌شدند. هواپیماها می‌توانستند گله‌ها را بپراکنند که منجر به کمبود محصولات حیوانی و از دست رفتن چهارپایان بالارزش به دست گرگ‌ها می‌شد. بمب‌افکن‌های گشتی می‌توانستند مانع از ورود افراد قبیله به مزارعشان و نتیجتاً ایجاد وقفه در کشاورزی و آبیاری شوند. بمب‌های تأخیری و حملات شبانه با منور، می‌توانست مانع کارهای حیاتی شود» سرلشکر خلبان سر جان سالموند در سال ۱۹۲۲ در مأموریتی با هدف گسترش انگاره‌ی کنترل هوایی پس از به‌کارگیری‌اش در عراق، به هند رفت. بخشی از گزارش او به این شرح است: «بار اصلی عملیات هوایی در اختلال

<sup>۳۳</sup> Omissi, ۱۹۹۰, pp. ix-x and ۲۰۸

<sup>۳۴</sup> J.H.H., ۱۹۳۳, p. ۴۶۳

<sup>۳۵</sup> ۱۹۹۰, pp. ۱۵۵-۱۵۶

روزانه‌ی زندگی عادی‌یی نهفته است که می‌توان به آن ضربه وارد کرد... می‌توان بام کلبه‌ها را درهم‌کوبید و مانع از تعمیرشان شد که در زمستان اسباب زحمت قابل‌توجهی است. می‌توان به طور جدی در شخم یا برداشت محصولات، که مسئله‌ای حیاتی است، ایجاد اختلال کرد یا انبارهای سوختی را به آتش کشید که به زحمت برای زمستان جمع شده‌اند. با حمله به دام و احشام که شکل اصلی سرمایه و منبع ثروت برای قبایل کمتر یکجانشین است، می‌توان مجازاتشان کرد یا عملاً اختلالی جدی در منبع غذای قبیله ایجاد کرد. و در نهایت افراد قبیله می‌فهمند که اطاعت خیلی بهتر است.<sup>۳۶</sup>

دیدگاه سالموند، بازگوی دستورالعمل‌های «سند محرمانه ۲۲» بود؛ یک کتابچه‌ی راهنما متعلق به نیروی هوایی سلطنتی، تحت عنوان «عملیات‌ها» که تاریخش به ۱۹۲۲ برمیگشت. در این راهنما آمده است که: «نیرویی که در میدان است باید اول مورد حمله قرار گیرد و نابود شود، سپس بمباران مداوم مرکز و متعاقبش روستاهای اطراف، محصولات کشاورزی و دام، پی گرفته شود.» راهنما در ادامه به کارخانه‌ها و تقاطع‌های ریلی به عنوان اهداف مشروع ارجاع می‌دهد.<sup>۳۷</sup> این ایده به آموزه‌های رسمی مجلات حرفه‌ای نیمه‌رسمی همچون *فصلنامه نیروی هوایی سلطنتی* هم راه یافت: «عملیات‌های هوایی قرار نیست مرگ و رنج پخش کنند، بلکه هدفشان این است تا روحیه‌ی افراد قبیله را فرسوده و زندگی عادی‌شان را مختل کنند... اگر هم مایل باشیم می‌توان اول بمب‌های کوچک تمرینی بیندازیم تا آخرین فرصت فرار به یک جای امن را به آن‌ها بدهیم. سپس قاعده‌ی بمباران طوری مقرر می‌شود تا مبتنی بر الزاماتی باشد که روستاها را خالی و افراد قبیله را از محصولات، گله‌ها و نیازهای روزمره‌شان دور نگه دارد... وقتی افراد قبیله از روستاهایشان رانده شوند، یعنی همان جایی که تمام نیازهایشان را دربرمیگیرد، می‌بینند که بار زحمت زندگی‌اشان روز به روز افزایش می‌یابد. از پناهگاه‌های عادی‌اشان محروم می‌شوند، ابزار معمول آسایششان را از دست می‌دهند، خوابشان مختل و گله‌هایشان پراکنده می‌شوند... شاید پناهگاه‌ها و انبارهای غله و سوختشان بمباران و محصولاتشان هم خراب شوند.»<sup>۳۸</sup>

به عبارت دیگر، قدرت هوایی مشخصاً به منظور تخریب شیوه‌های امرار معاشی استفاده می‌شد که می‌توانست به بومیان امکان بقا در خارج از رژیم انباشت را بدهد. این یعنی بمباران به مثابه انباشت اولیه. بُعد سوم: با وجود ارتباط تنگاتنگ، «کنترل هوایی» خود شکلی از جمع‌آوری مالیات بود، به طوری که از بمباران برای اطمینان خاطر از پرداخت مالیات توسط قبایل یا مجازات آن‌ها در صورت عدم پرداخت، استفاده می‌شد.<sup>۳۹</sup> در اینجا، دیدن تصویر بزرگ‌تر، مستلزم یادآوریِ محوریت مالیات به مثابه فنّ قدرت، و در بستر استعمار، به مثابه

<sup>۳۶</sup> cited in Longoria, ۱۹۹۲, p. ۳۲

<sup>۳۷</sup> Parton, ۲۰۰۹, p. ۳۴

<sup>۳۸</sup> Kingston-McCloughry, ۱۹۳۷, pp. ۲۰۲-۲۰۴

<sup>۳۹</sup> Dodge, ۲۰۰۳, p. ۱۳۳

سازوکار پرولترسازی و تجاری‌سازی است. سر هری جانستون، از چهره‌های کلیدی استعمار بریتانیا در آفریقا، در ۱۸۹۶ اصول مالیات استعماری را این‌گونه صورت‌بندی می‌کند: «با توجه به وجود انبوه نیروی کار ارزان، امنیت مالی سرزمین تحت‌الحمایه نیز فراهم می‌شود... تمام آن چه لازم است قوه مجریه انجام دهد این است که به عنوان دوست هر دو طرف عمل کند و کارگر بومی را به سرمایه‌دار اروپایی معرفی کند. پافشاری همراه با متانت بر این امر که بومیان باید با پرداخت مالیات، سهم معقول خود را جهت مشارکت در عایدی کشور ایفا کنند، همه‌ی آن چیزی است که ضرورتش بر عهده‌ی ماست تا اطمینان حاصل کنیم که بومیان در کار زندگی سهیم اند. یعنی امری که هیچ انسانی نباید از آن طفره رود.»<sup>۴۰</sup>

این دیدگاه که به طرزی فزاینده، می‌توان کار مزدی را از دل یک رژیم مالیاتی درآورد، کم‌کم در درون ذهنیت استعماری غلبه یافت. همان‌طور که سر پرسی جروارد در سال ۱۹۱۳ درباره تجارب بسیاری در اعمال قدرت استعماری گفت: «ملاحظه می‌کنیم که تنها راه طبیعی و خودکار برای حفظ عرضه‌ی ثابت نیروی کار، اطمینان از وجود رقابت برای استخدام در میان کارگران است، نه رقابت در میان کارفرمایان بر سر کارگران. چنین رقابتی تنها با افزایش هزینه‌های زندگی از طریق بالا بردن مالیات، قابل‌تأمین است»<sup>۴۱</sup>

برعکس، مالیات ندادن می‌تواند به عنوان شکلی از «مقاومت غیرفعال» در نظر گرفته شود؛ لذا قبایلی همچون ابوصالح در منطقه سوق از اوایل سال ۱۹۱۹ به دلیل خودداری از پرداخت مالیات بمباران شدند، و همزمان قبیله جریب در منطقه فرات میانه به خاطر جلوگیری از بازرسی محصولاتشان به دلایل مرتبط به درآمد، بمباران شدند. سر پرسووال فیلیپس، در سال ۱۹۲۲ با نوشتن مطلبی در *دیلی میل* اظهار داشت که «دولت هر چقدر می‌خواهد خلاف این بگوید، ولی یکی از انگیزه‌های اولیه‌ی حکومت با بمب در بین‌النهرین، مالیات گرفتن از اعراب سرکش است»<sup>۴۲</sup> این دست حملات تنبیهی، اغلب تنها زمانی رخ می‌دادند که قبلیش از بالا اطلاعیه‌های کاغذی برای اقناع سوژه جهت پرداخت مالیات، ریخته می‌شد؛ یا اطلاعیه‌های دیگری که هشدار می‌داد تا مردم قبل از بمباران از روستاها فرار کنند.

بعد چهارم، کاربرد قدرت هوایی به عنوان ابزار نظارت است. لُرد تامپسون، دبیر امور نیروی هوایی در سال ۱۹۲۴، از «قدرت همه‌چیزبین» بمب‌افکن‌ها می‌گفت؛ گزارش‌های دیگری هم بودند که حرف‌هایی در همین مایه‌ها می‌زدند: «روی زمین، هر سکنه‌ی روستا خیال می‌کند سرنشین هواپیما واقعاً دارد او را می‌بیند... تصویری در آن‌ها ایجاد می‌شود که انگار تمام حرکاتشان مشاهده و گزارش می‌شود.»<sup>۴۳</sup> از همان اوانِ تولدِ قدرتِ هوایی،

<sup>۴۰</sup> cited in Davies, ۱۹۶۶, p. ۳۵

<sup>۴۱</sup> cited in Manners, ۱۹۶۲, p. ۴۹۷

<sup>۴۲</sup> cited in Cox, ۱۹۸۵, p. ۱۷۲

<sup>۴۳</sup> Air Staff Memorandum, ۱۹۲۰

مشخص بود که هواپیما می‌تواند ابزار مهمی در نظارت باشد و چنین نیز خواهد شد؛ چرا که دسترسی به چشم‌اندازی را فراهم می‌کند که همزمان دیگران از آن بی‌بهره اند.<sup>۴۴</sup>

متعاقباً بعد پنجم این است که، قدرت هوایی به عنصری محوری در سرشماری و پیمایش سرزمینی تبدیل شد. یعنی «کاربرد غالب هواپیما، شیوه‌ی دستیابی به اطلاعات بوده است.»<sup>۴۵</sup> مثلاً در بریتانیا، در سال ۱۹۲۰ کمیته پیمایش هوایی تأسیس شد تا به فهم چیزی کمک کند که تصور می‌شد پتانسیل کلیدی قدرت هوایی است. و قدرت هوایی نیز به عنوان پایه‌ای برای اعمال جدید پیمایش و نظارت استفاده می‌شد، به طوری که عکسبرداری‌های هوایی و جمع‌آوری اطلاعات از هوا، به بهبود جزییات نقشه‌نگاری و اقدامات دانش‌پایه کمک کرد.<sup>۴۶</sup> از طرفی، این امر با انباشت مرتبط می‌شد: پیمایش‌های هوایی بر «موانعی» می‌توانستند غلبه کنند «که پیش‌تر توسعه‌ی بسیاری از منابع طبیعی قلمروی امپراتوری و مستعمرات را به تعویق انداخته بودند.»<sup>۴۷</sup> طی یک سخنرانی در انجمن سلطنتی هنر در سال ۱۹۲۸ به این امر اشاره شد که اهمیت محوری قدرت هوایی در «وارد کردن قطعه زمین‌های بلااستفاده، به چرخه تولید است؛ مباحثات متعاقب آن نیز حول محور نقش عکسبرداری هوایی در «توسعه‌ی اقتصادی مستعمرات» بود.<sup>۴۸</sup> از سویی دیگر، این مسئله امری ذاتاً ضدشورش نیز بود، چرا که پیمایش‌های هوایی، خانه‌ها، خیابان‌ها و کوچه‌های شهرها و روستاها را نشان می‌داد تا بدان وسیله امکان مدیریت و انتظام‌بخشی بهتر آن‌ها را فراهم کند.<sup>۴۹</sup> اگر دولت یک ماشین دانشی است، پس قدرت هوایی هم برای این فرایند حیاتی است.

در امر پیاده کردن این کارکردها، هدف قدرت هوایی تغییر سوژگی استعمارشدگان بود. بنابراین بعد ششم، یعنی قدرت هوایی سازوکار وقوع «تغییر ذهنیت» در سوژه‌های تحت استعمار بود، همان طور که سرتیپ خلبان سی.اف.ای پورتال طی یک سخنرانی درباره «انتظام‌بخشی به امپراتوری» در سال ۱۹۳۷ می‌گوید: «مقصود تمامی اقدامات قهری پلیس، ایجاد تغییری در خوی و ذهنیت فرد یا افرادی است که در حال اختلال در صلح اند.»<sup>۵۰</sup> بنابراین قدرت هوایی قرار بود بر روی رفتار سیاسی استعمارشدگان تاثیر گذارد و پذیرش نظم جدید را در آن‌ها تثبیت کند. گزارشی از ۱۹۲۶ درباره مدیریت جنگل‌ها وجود دارد که ادعا می‌کند امر شناسایی هوایی به منظور این که کدام قطعه برای پاکسازی و کدام قطعه برای بازپروری مناسب است، می‌تواند «به حفظ زمین در مولدترین

<sup>۴۴</sup> Weizmann, ۲۰۰۲; ۲۰۱۲

<sup>۴۵</sup> Adey, ۲۰۱۰, p. ۸۶

<sup>۴۶</sup> Gavish, ۲۰۰۵

<sup>۴۷</sup> Holland ۱۹۲۸, p. ۱۶۲

<sup>۴۸</sup> Crosthwait, ۱۹۲۸, p. ۱۶۳

<sup>۴۹</sup> Adey, ۲۰۱۰, p. ۹۱

<sup>۵۰</sup> Portal, ۱۹۵۹, p. ۳۵۷

شرایط ممکنش کمک شایانی کند» و در نتیجه بومیان را به «فراگیری تدریجی عادات جاافتاده‌ی بیشتری» ترغیب کند.<sup>۵۱</sup>

در روند ارتقای قدرت هوایی، تعریف این مفهوم به مثابه یک ابزار کنترلی آشکاراً اخلاقی، نقشی محوری داشت، و اغلب توجه‌گران نیروی هوایی این گونه استدلال می‌کردند که انتظامی‌گری هوایی نه با تحمیل تلفات سنگین بلکه با «اثر اخلاقی» که بر جمعیت هدف می‌گذارد، اهدافش را تامین می‌کند.<sup>۵۲</sup> ایده‌ی اثر «اخلاقی»، کم‌کم به سمت مفهوم «روحیه» غلتید که رنگ و بوی نظامی بیشتری دارد. این که معنای این مفهوم مبهم، همان طور که اومپسی اشاره می‌کند، با توجه به امکان‌پذیری‌های عملیاتی و مصلحت‌سنجی‌های سیاسی احتمالاً دستخوش تغییر شده باشد صحیح است، اما باید یادآور شویم که «اثر اخلاقی» تقریباً همیشه به اختلال ناشی از بمباران، در زندگی انسان ارجاع دارد. در یک بخشنامه‌ی ستادی نیروی هوایی به تاریخ ۱۹۲۲، این گونه استدلال شده است که «تأثیر عملیات هوایی بیش از تخریب مادی، باید بر تخریب روحیه‌ی قبایل از طریق ایجاد آسیب‌پذیری دائمی در برابر حملات و نتیجتاً اختلال مداوم در زندگی روزمره، استوار باشد».<sup>۵۳</sup> این ایده توجه‌همان را به همان تقاطع خشونت با نفوذ اخلاقی (ویژگی قدرت پلیس به مثابه فرایند متمدن کردن) برمی‌گرداند. این «فرایند متمدن کردن»، منطقش در درون همان مفهوم کلاسیک پلیس، یعنی پیشگیری، نهفته است. همان طور که سر هیو ترنچارد در نامه‌ای به روزنامه تایمز در سال ۱۹۲۵ گفته بود: «به طور خلاصه، روش‌های هوایی، بر عکس روش قدیمی ستون‌های نیروی تنبیهی است. سیاست ما از جنس پیشگیری است.»<sup>۵۴</sup> چنین پیشگیری‌ای تنها زمانی کار می‌کند که سوژه‌ها صلح اعمال‌شده بر خود را بپذیرند و «متمدن» شوند، یعنی در برابر نظم در حال ساخت، پذیرش عمومی از خود نشان دهند.

روی هم رفته، این ابعاد به چیزی بنیادین در خصوص قدرت هوایی اشاره دارند: این که کاربرد آن در حمله به کشورهای دشمن یا دفاع از کشور در برابر حملات دشمن نیست، بلکه در ساخت نظم استعماری به عنوان بخشی از یک سیستم ژئوپلیتیکی است که در میانه‌ی جنگ‌های جهانی در حال توسعه بود. این امر حاکی از آن است که برای فهم صحیح نقش ژئوپلیتیکی قدرت هوایی، باید آن را از حیث معنایی به مثابه قدرت پلیسی درک کرد.

<sup>۵۱</sup> cited in Adey, ۲۰۱۰, p. ۹۲

<sup>۵۲</sup> Doge, ۲۰۰۳, p ۱۴۶; Omissi, ۱۹۹۰, p ۱۵۲

<sup>۵۳</sup> cited in Biddle, ۲۰۰۲, pp. ۸۲-۸۳

<sup>۵۴</sup> cited in Smith, ۱۹۸۴, p. ۳۰

## هنر جنگ، هنر پلیس

فکر کردن به قدرت هوایی به مثابه قدرت پلیس ما را با مسئله‌ای روبه‌رو می‌کند که هم بر تفکر نظامی معاصر و هم بر نظریه انتقادی، سایه افکنده است؛ یعنی به طور مشخص با این پرسش که چه بر سر مفهوم جنگ آمده است؟

در کتابی تحت عنوان کاربردپذیری زور با موضوع «هنر جنگ مدرن» که در سال ۲۰۰۵ به انتشار رسیده (و مخاطبش نظامیان بودند ولی با جلد شومیز و ارزان هم چاپ شد تا به مخاطبان بیشتری دست یابد)، سر روبرت اسمیت، ژنرال بریتانیایی، کتاب را با جمله‌ای رک و خشک شروع می‌کند: «جنگ دیگر وجود ندارد»<sup>۵۵</sup>. به نظر می‌رسد این جمله با شواهد در تضاد باشد و چه بسا غافل‌گیرکننده؛ و شاید هم به عنوان یک عبارت صرفاً تحریک‌کننده و حرص‌درآور مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد؛ البته تا قبل از این که متوجه شویم این ایده‌ای مرسوم است. یک گزارش از سال ۲۰۰۳ متعلق به مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌الملل که در واشنگتن مستقر است، ادعا می‌کند که «یکی از درس‌های جنگ مدرن احتمالاً این است که جنگ دیگر نمی‌تواند جنگ خوانده شود»<sup>۵۶</sup>. ولی اگر جنگ نیست، پس چیست؟ پاسخ این پرسش از سوی خیل عظیمی در سرتاسر طیف سیاسی یک چیز است: پلیس. دائماً به ما می‌گویند که «جنگیدن و انتظامی‌گری با یکدیگر ارتباطی پویا دارند» و این که «مرز بین نقش نیروهای پلیس و ارتش کمرنگ شده است»<sup>۵۷</sup>. این ایده مکرراً مطرح شده و درون مفاهیم مختلفی که آکادمیسین‌ها و روزنامه‌نگاران به کار می‌برند هم به طور ضمنی حضور دارد، مفاهیمی همچون «پلیس دنیا»، «کلانتر»، «ژاندارم جهانی»، «سربازان به مثابه مأموران پلیس»، «آبی درون سبز» و «ژئوپلیتیک آبی‌رنگ» [که این دو مورد آخر به رنگ آبی یونیفرم پلیس و رنگ سبز یونیفرم ارتش اشاره دارند].

در سوی چپ انتقادی نیز، این ایده توسط چهره‌هایی صورت‌بندی شده است همچون آلن بدیو<sup>۵۸</sup>، که درباره‌ی مقابله دولت‌ها با تروریسم در همان چارچوب نمادین انتظامی‌گری می‌نویسد؛ و جورجو آگامبن<sup>۵۹</sup>، که می‌نویسد امروزه جنگ به شکل «عملیات‌های ظاهراً ساده‌ی پلیسی» بازنمایی می‌شود. اما تأثیرگذارترین اثر در این زمینه متعلق به مایکل هارت و آنتونیو نگری است. در کتاب *مپراتوری*، هارت و نگری این ایده را مطرح می‌کنند که با وجود آمریکا که به عنوان «قدرت پلیسی بین‌المللی» عمل میکند، «جنگ در حد عملیات پلیسی تقلیل یافته است». «امروزه، دشمن نیز، همچون خود جنگ، به ابتذال رسیده است»، و منظورشان از «ابتذال» این است که

<sup>۵۵</sup> Smith, ۲۰۰۱, p. ۱

<sup>۵۶</sup> Cordesman, ۲۰۰۳, p. ۵۹

<sup>۵۷</sup> US Army and Marine Corps, ۲۰۰۶, sections ۶-۹۵ and ۷-۲۶

<sup>۵۸</sup> ۲۰۰۳, pp. ۱۵۳-۱۵۵

<sup>۵۹</sup> ۱۹۹۳, p. ۶۱

«در حد سرکوب معمول پلیسی تقلیل یافته است.»<sup>۶۰</sup> برای این که نکند شاید یک وقت منظورشان را بد برداشت کرده باشیم، چهار سال بعد در کتاب *مالتیتود*، این نکته را باز تکرار می‌کنند. آن‌ها مجدداً در این کتاب می‌گویند که جنگ «به عمل پلیسی تقلیل یافته است.»<sup>۶۱</sup> این ادعا از زمانی که اولین بار توسط هارت و نگری صورت‌بندی شد، کم‌کم فربه شد و برای خودش شاخ‌وبرگ پیدا کرد، تا جایی که نمی‌توانم تمام دفعاتی را که این ادعا به نشانه‌ی تأیید مورد ارجاع قرار گرفته، ذکر کنم، چرا که مجموع ارجاعات به صدها عدد می‌رسد. اما این «تقلیل» دقیقاً چیست؟ نه می‌گویند که چرا این فرایند باید به شکل «تقلیل» فهم شود و نه می‌گویند که «تقلیل» در حقیقت چه معنایی دارد. از آنجا که فوکو به مثابه نوعی معیار برای این متون است، دامنه‌ی مشکل را احتمالاً بتوان به بهترین شکل از خلال تأمل در ریشه‌های فوکویی‌اش بررسی کرد.

همان طور که در بالا اشاره شد، بدون شک فوکو متفکری است که بیشترین تلاش‌ها را برای برگرداندن «پلیس» به مرکز تفکر سیاسی، کرده بود. مجموعه‌ای از سروکله‌زدن‌ها با ایده‌ی پلیس که پیش‌تر اشاره کردیم (در کتاب‌های *تاریخ جنون*، *پیدایش کلینیک* و *متون دیگر*)، به طور تمام و کمال طی دو مجموعه درس‌گفتاری پرورانده شد که فوکو از ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹ ارائه می‌داد و اکنون تحت عناوین «*منیت، قلمرو، جمعیت*» و «*تولد زیست‌سیاست*» به انتشار رسیده‌اند. همزمان فوکو بیش از هر کسی در پی آن بود تا به وسیله‌ی مدل جنگ به روابط اجتماعی بیانده‌شد. و از همان دهه ۱۹۷۰، با برگزاری مجموعه درس‌گفتارهایی، مدت‌ها قبل از درس‌گفتارهای «*منیت، قلمرو، جمعیت*» و «*تولد زیست‌سیاست*» مشخص شد که به دنبال چنین چیزی است. مثلاً، واقعه‌ی حبس عظیم که در کتاب *تاریخ جنون* یک مسئله‌ی پلیسی بوده، در درس‌گفتارهای ۷۴-۱۹۷۳ (درباره‌ی قدرت روانپزشکی)، به مثابه میدان نبرد دیده می‌شود.<sup>۶۲</sup> فوکو در درس‌گفتارهای دیگری این مقوله را بیشتر بسط می‌دهد، مثلاً در آن مجموعه‌ای که تحت عنوان «*باید از جامعه دفاع کرد*» ترجمه شده و فوکو در آن به قول معروف معادله‌ی کلازویتس<sup>۶۳</sup> را معکوس و تأکید می‌کند که سیاست دنباله‌ی جنگ با ابزار دیگر است؛ یعنی چیزهایی از این قبیل که باید میدان نبردی را که کلیت جامعه را دربرگرفته تحلیل کنیم، یا این که صلح دارد جنگی پنهان را برمی‌افروزد و الخ. این رویکرد سیاسی فکر کردن درباره‌ی جنگ و فکر کردن به سیاست به مثابه جنگ، در آثار اصلی فوکو همچون *تاریخ سکسوالیته قوام* و *استحکام بیشتری دارد*، به ویژه در *مرقبت و تنبیه*، که در آن فوکو به جای مدل قرارداد، مدل نبرد دائمی را برمی‌گزیند، که در خود همین مدل هم مفهوم *رتش* (و نه زندان، بر خلاف مضمون کلی کتاب) برای فهم قدرت به کار گرفته می‌شود.

<sup>۶۰</sup> Hart and Negri, ۲۰۰۰, pp ۱۲-۱۳; ۳۹; ۱۸۰; ۱۸۱

<sup>۶۱</sup> Hart and Negri, ۲۰۰۴, p. ۱۹

<sup>۶۲</sup> ۲۰۰۶b, p. ۷

<sup>۶۳</sup> Clausewitz

پس فوکو را می‌توان این گونه در نظر گرفت که گاهی از دریچه‌ی پلیس به قدرت می‌اندیشد و گاهی از دریچه‌ی جنگ. هر چند که در این باره چیزی اساساً عجیب در آثار فوکو وجود دارد، این که انگار واقعاً این دو دریچه از هم مجزا هستند. به عبارت دیگر، او هیچگاه تلاش چندانی برای ارتباط مفهوم پلیس و جنگ نکرد، مثلاً با ارائه‌ی پژوهشی حول این که چگونه این دو دمودستگاه ممکن است دارای یکپارچگی باشند، یا در درون یکدیگر باشند، یا در کنار یکدیگر باشند و یا دارای پیوستگی باشند. به عنوان مثال در «باید/ از جامعه دفاع کرد» او مدت زیادی درباره جنگ حرف می‌زند، ولی به پلیس تنها یکی دو اشاره‌ی گذرا می‌کند، و گاهی هم ارجاعات زائد و اضافه‌ای به آن دارد. در درس‌گفتارهای دو سال بعدش، که با عنوان «منیت، قلمرو، جمعیت» منتشر شده، هم از پلیس و هم از جنگ می‌گوید اما در بخش اعظمش باز هم درباره‌ی این دو جداجدا بحث می‌کند. او از «دو انباشته‌ی بزرگ» می‌گوید: «از یک سو دمودستگاهی نظامی-دیپلماتیک، ... و از سوی دیگر، دمودستگاه پلیس». فوکو همچنین اظهار می‌کند ارتباطی بین پلیس و «موازنه‌ی اروپایی» وجود دارد، که توسط همان انباشته‌ی نظامی-دیپلماتیک حفظ می‌شود، و در ادامه می‌گوید که این دو دمودستگاه ناچار بودند «مناسباتی از نیروها را برقرار سازند و سپس از رشد این نیروها حفاظت کنند»، آن هم به طوری که با نام و نشان «امنیت» به یکدیگر پیوندشان دهد. ولی با این وجود، او غالباً این دو مفهوم را از یکدیگر جدا نگه می‌داشت، حتی یک بار تا آنجا پیش رفت که در توصیفش از دولت ایتالیا آن را دولت دیپلماتی نظامی نامید، اما دولت پلیسی نه<sup>۶۴</sup>. فوکو همچنین «فرایند پلیسی جداسازی بزرگ» را توصیف می‌کند که با «شکار ولگردان، گدایان و بیکاران» شروع شد<sup>۶۵</sup> اما این حقیقت را که تاریخ این شکار همان تاریخ جنگ است را مغفول نگه می‌دارد<sup>۶۶</sup>.

همین رابطه‌ی کمابیش نامتصل میان قدرت پلیسی و قدرت جنگی در آثار فوکو است که برخی ویژگی‌های تفکر معاصر را در خصوص جنگ و پلیس توضیح می‌دهد. این امر از یک سو، توضیح می‌دهد که چرا چارچوب اصلی آثاری که تحت تأثیر مباحث فوکو حول پلیس اند، به ندرت به ابعاد بین‌المللی قدرت‌های پلیسی می‌پردازند، به طوری که آن پژوهشگران احتمالاً ناگزیر مسئله‌ی جنگ را لحاظ کنند؛ از سوی دیگر، همچنین این امر نشان می‌دهد چرا افرادی که تلاش کرده‌اند فوکو را وارد نظریه ژئوپلیتیک و بین‌الملل کنند، تقریباً از کل مفهوم پلیس غافل بوده‌اند. در مورد پژوهشگران دسته‌ی دوم، اجازه بدهید دو مثال گسترده بزنم که حدود پانزده مقاله‌ی منتشره را دربرمی‌گیرند. در سال ۲۰۱۰، شماره‌ی دوم دوره‌ی چهارم مجله‌ی جامعه‌شناسی سیاسی بین‌الملل، بخش

<sup>۶۴</sup> Foucault, ۲۰۰۷, pp ۱۱۰; ۲۹۶; ۳۱۱-۳۱۲; ۳۱۴; ۳۱۷

<sup>۶۵</sup> ۱۹۹۶, page ۸۳; ۲۰۰۶a, pp. ۶۲-۶۴

<sup>۶۶</sup> من این موضوع را در کتاب «رویای پلیسی ثبات‌سازی: انباشت، جنگ طبقاتی و شکار» مفصل‌تر بررسی کرده‌ام. پانویشت از نویسنده است.

ویژه‌ای داشت که حاصل گفتگوهای یک میزگرد با موضوع فوکو و روابط بین‌الملل در کنفرانس ۲۰۰۹ انجمن مطالعات بین‌الملل<sup>۶۷</sup> بود؛ اما حتی یکی از هفت شرکت‌کننده‌ی میزگرد هم احتمال ارتباط مسئله‌ی جاری جنگ/پلیس را با انبوه آثار مربوط به پلیس که ملهم از بینش فوکو در این باره بودند، مطرح نکردند. در سال ۲۰۱۱، مجله‌ی ژئوپلیتیک، شماره‌ای ویژه (شماره‌ی دوم دوره‌ی شانزدهم) با موضوع «جنگ فراتر از میدان نبرد» منتشر کرد؛ تیتیر هم طوری انتخاب شده بود تا بر رویکردی نسبت به جنگ دلالت داشته باشد که خارج از مطالعات استراتژیک و نظامی جریان اصلی است. همان طور که دیوید گروندین در سرمقاله توضیح داده بود نویسندگان در پی آن بودند که «از خلال فهمی فوکویی» فضاهایی را مورد بررسی قرار دهند «که مرزهای جنگ و سیاست در هم می‌آمیزد».<sup>۶۸</sup> این بار هم در میان هشت مقاله، باز هیچ کدامشان احتمال ارتباط مذکور را بوسیله‌ی مفهوم فوکویی پلیس جهت درک مسائل ژئوپلیتیکی جنگ علیه ترور مطرح نمی‌کنند. واژه‌ی پلیس در برخی مقالات به چشم می‌خورد اما منظور از آن دقیقاً خود پلیس است، همان نهادی که افراد را بازداشت می‌کند، اعلام جرم می‌کند، تظاهرات‌ها را مدیریت می‌کند و از این دست موارد. به عبارت دیگر آن چه دیده می‌شود مفهومی عامدانه لیبرال و غیرفوکویی است. همین نکته را می‌توان درباره‌ی آثار مختلف دیگر نیز مطرح کرد. علی‌رغم تلاش‌هایشان برای بازآرایی روابط بین‌الملل و ژئوپلیتیک، و همچنین علی‌رغم ارائه‌ی کارهای جالبی در طی این فرایند، این مطالب به طور قطع روی همان بستری باقی می‌مانند که درون روابط بین‌الملل و ژئوپلیتیک جاگیر است. بنابراین با وجود به‌کارگیری فوکو هم، آن‌ها کمابیش از هر تلاشی برای استفاده از مفهوم پلیس چشم‌پوشی کردند. ولی همان طور که من هم می‌گویم، این انقطاع رادیکال گویا ریشه در آثار خود فوکو دارد. و به نظرم امری که این انقطاع بیش از همه گویای آن است، همان دلیلی است که وقتی هارت و نگری و بیشمار ارجاع‌دهندگان به آن دو از تقلیل جنگ به پلیس می‌گویند، به چیزی دست می‌آویزند که در نهایت مفهومی اساساً لیبرال و نسبتاً جریان اصلی از پلیس است.

قبلاً در جای دیگری<sup>۶۹</sup> بحث کرده‌ام که از چشم‌اندازی انتقادی، تمایز جنگ-پلیس محلی از اعراب ندارد و در خدمت یکی از افسانه‌های لیبرالی اصلی است. نه فقط همین افسانه‌ی لیبرالی مشخص، بلکه اسطوره‌شناسی عمومی‌تر لیبرالی که در کل سنت جامعه‌شناسی تکرار و تکرار شده است، به طور مشخص ساده‌سازی پیچیدگی‌های قدرت دولتی با دوگانه‌هایی نظیر: قانون/اداره، اساسی/استثنایی، عادی/اضطراری، دادگاه عمومی/دادگاه ویژه، تقنینی/اجرایی، دولت/جامعه‌ی مدنی، و البته ارتش/پلیس. مجموعه‌ی روبه‌رشد جامعه‌شناسی سیاسی فوکویی،

<sup>۶۷</sup> International Studies Association

<sup>۶۸</sup> ۲۰۱۱, p ۲۵۴

<sup>۶۹</sup> Neocleous, ۲۰۱۱

روابط بین‌الملل و جغرافیای سیاسی، به نحوی می‌خواهند (ولو هر یک به دلیل سیاسی متفاوتی) پلیس و جنگ را به مثابه دو عمل مجزا نگه دارند؛ که نتیجه‌اش همان استدلالی است که می‌گوید جنگ در فرایندی است که به نحوی دارد پلیسی می‌شود (و نهایتاً به پلیس تقلیل داده می‌شود). کل معنای چنین ادعایی آن است که اکنون سربازان، در حال اجرای وظایفی هستند که پیش‌تر انتظار داشتیم افسران پلیس انجامشان دهند. ولی در آن صورت، این ادعا مفهومی سست و تهی‌شده از پلیس و همچنین مفهومی سست و تهی‌شده از جنگ را به میان می‌کشد. با کنار گذاشتن آنچه که در چارچوب ایده‌ی پلیس قابل‌فهم است، تمام بالقوگی انتقادی موجود در مطالعه‌ی پیوند جنگ-پلیس از دست می‌رود. حرف من این است که رویکردی که می‌گوید «جنگ دارد پلیسی می‌شود» نه واقعاً «جنگ» و «پلیس» را به هم متصل می‌کند و نه برای تبیین هیچ کدامشان ذره‌ای نور بر آن‌ها می‌تاباند. و آن رویکرد، کمابیش با تکرار مفهوم لیبرالی پلیس بیشتر از آن که روشن‌گر باشد گیج‌کننده است. البته تعداد نسبتاً خوبی از آثار اخیر، موضوع ارتباط میان جنگ و قانون (جنگ حقوقی<sup>۷۰</sup>) را مورد مطالعه قرار داده‌اند، ولی معنی حرف من این است که ما نیاز داریم فراتر از «جنگ و قانون» یا «جنگ به مثابه قانون» فکر کنیم، و به جایش «جنگ و پلیس» و «جنگ به مثابه پلیس» را در نظر بگیریم. که همین یعنی به منطقی نیاز داریم که هم به پیوند قدرت جنگی و قدرت پلیسی بپردازد و هم با آن کار کند. به عبارت دیگر، نیازمند توسعه‌ی نوعی از نظریه‌ی انتقادی قدرت دولتی هستیم که فرضش بر این باشد که جنگ و پلیس همواره همنشین یکدیگر بوده‌اند؛ آن‌ها متقابلاً سازنده‌ی یکدیگرند، دو نهاد مجزا نیستند (منظور همان نهاد ارتش و پلیس است، که بعدش هم سوال‌های بیهوده‌ای پیدا می‌شود درباره‌ی نسبت این دو با یکدیگر، نحوه‌ی همپوشانی‌اشان، نحوه‌ی تقلیدشان از یکدیگر و نحوه‌ی کمرنگ شدن مرز بینشان) بلکه فرایندهایی هستند که درون قدرت دولتی، با پیوستگی در حال کارند.

بنابراین اگر بخواهیم برگردیم به همان بحث قدرت هوایی، باید بگوییم که تا اینجا فهمیدیم که شکلی از فناوری که درکش از حیث «نظامی»، خیلی ساده و راحت است، از دریچه‌ی قدرت پلیسی، بهتر درک می‌شود. این نه «جنگ دارد پلیسی می‌شود» است و نه ایده‌ی تقلیل جنگ به پلیس است (انگار که جنگ به نحوی بزرگ‌تر، بهتر و عینی‌تر است) و نه «جنگ کوچک» است. حرف من این است که اگر قضیه را بر مبنای ایجاد نوعی سامان بخواهیم ببینیم، این فناوری مشخص همواره می‌باید از خلال پیوند جنگ-پلیس فهم می‌شد. در ادامه‌ی این مقاله، می‌خواهم در جهت تقویت این استدلال، از آن برای درک پهناده‌ها بهره ببرم، یعنی مسئله‌ای چه بسا بنیادین در قدرت هوایی معاصر. و بر عکس، از توسعه‌ی معاصر فناوری پهنادی بهره ببرم تا استدلال خود را مجدداً تصریح کنم.

## پیروزی با قدرت هوایی

همان طور که همه می‌دانند، در جنگ علیه ترور، قدرت هوایی به طرز فزاینده‌ای از طریق فناوری پهپادی عملیاتی شده است. موجودی هواپیماهای بدون سرنشین وزارت دفاع آمریکا از ۱۶۷ عدد در سال ۲۰۰۲ به ۷۰۰۰ عدد در سال ۲۰۱۰ رسید.<sup>۷۱</sup> از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸ و در نتیجه‌ی توسعه‌ی فناوری پهپادی، ساعت‌های پروازهای نظارتی تحت فرماندهی مرکزی ایالات متحده، مجموعاً در عراق، افغانستان، پاکستان و یمن رشد ۱۴۳۱ درصدی داشت. در ۲۰۱۰ نیروی هوایی آمریکا اعلام کرد که آن سال مجموع ساعت‌های پرواز تمامی پهپادهایش از ۲۵۰ هزار فراتر خواهد رفت؛ یعنی تنها در یک سال بیشتر از مجموع ساعت‌های پروازهای پهپادی آمریکا در فاصله‌ی ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۷.<sup>۷۲</sup> همزمان در بریتانیا پهپاد ریپر در سال ۲۰۱۱ به نقطه‌ی عطف ۲۰ هزار ساعت پرواز رسید.<sup>۷۳</sup> در همین حین، اخبار مربوط به پهپادها اکنون دیگر به امری ثابت بدل شده است چرا که کشورهای بیشتر و بیشتری آن‌ها را به کار می‌گیرند. پهپادها همچنین جایگاهی کلیدی در مباحث مربوط به جنگ اخلاقی برای خود پیدا کرده‌اند. «در قلب [گفتمان] جنگ اخلاقی، قابلیت فنی، آمریت اخلاقی برای تهدید و در صورت لزوم، تحقق خشونت از راه دور قرار دارد... بدون تلفات یا با کمترین تلفات»<sup>۷۴</sup> و البته متعاقباً چنین چیزی موجب خشم فعالان و متفکران انتقادی می‌شود.

به نظر می‌رسد یکی از جنبه‌های این خشم، این است که پهپادها بدون سرنشین اند فلذا گام جدیدی در فناوری «دوری‌گزینی» نظامی یا «انتقال ریسک» هستند. این ادعا به قدری زیاد تکرار شده است که دیگر آوردن فهرستی از ارجاعات به آن، امری بی‌هوده است، پس بگذارید دیدگاه عمومی‌تر اریک هابسبام را در اینجا مطرح کنیم: یکی از ویژگی‌های «عصر نهایت‌ها» به قول هابسبام، «غیرشخصی شدن جنگ‌ها بود؛ اکنون کشتن و معلول کردن آدم‌ها فقط با فشردن یک دکمه و یا حرکت دادن اهرمی امکان‌پذیر بود. تکنولوژی کاری کرد که قربانیان آن نامرئی شدند، و دیگر آدم‌هایی که دل و روده‌اشان با سرنیزه در می‌آمد و یا از درون مگسک تفنگ‌ها دیده می‌شدند به چشم نمی‌آمدند.» تعجبی ندارد که در این مورد یکی از مثال‌های هابسبام، قدرت هوایی است: «زیر بمب‌افکن‌ها نه مردم که قرار بود سوزانده و مثله شوند که اهداف نظامی قرارداشتند... بزرگ‌ترین سیه‌کاری قرن ما بی‌رحمی‌های غیرشخصی ناشی از تصمیمات گرفته شده در دوردست است.»<sup>۷۵</sup> به نظر می‌رسد بی‌رحمی

<sup>۷۱</sup> Hearing before the Subcommittee on National Security and Foreign Affairs, ۲۰۱۱, pp ۲ and ۷۵

<sup>۷۲</sup> Turse and Engelhardt, ۲۰۱۲, p ۳۷

<sup>۷۳</sup> Ministry of Defence, ۲۰۱۱

<sup>۷۴</sup> Der Derian, ۲۰۰۱, p. xv

<sup>۷۵</sup> هابسبام، اریک (۱۳۸۰). عصرنهایت‌ها، ترجمه حسن مرتضوی، ص ۷۵، آگاه

واژه‌ی remote به معنای دوردست در ترجمه‌ی فارسی مرتضوی از قلم افتاده بود که در اینجا اضافه شده است. م.

غیرشخصی کشتار از دور، و فناوری بدون سرنشین جان‌مایه‌ی یکی از زوایای نقد پهپادها است: بمباران و قتل بوسیله‌ی قطعه‌ای، بسیار دور از دسترسی هر عامل انسانی. از چشم‌اندازی انتقادی، به نظر ساده‌انگارانه است اگر فقط از بابت همین امر خشمگین باشیم، چرا که هم از حیث جنگ‌های تاریخ جهان و هم از حیث امکان‌پذیری فناوریانه، بیشینه کردن کشندگی در عین کاهش خطر برای رزمندگان خودی، در منطق تمامی پیشرفت‌های فناوریانه‌ی نظامی امری واضح است.

نگرانی مهم دیگری که افراد درباره‌ی پهپادها دارند این است که، آن‌ها اکنون نه فقط در آسمان افغانستان، عراق و پاکستان، و نه فقط در مناطق جنگی بلکه در کل سیاره و از جمله مناطق غیرنظامی گشت می‌زنند. بنابراین می‌بینیم که پهپادها امروزه بر فراز شهرهایی پرواز می‌کنند که درگیر عملیات‌های پلیسی اند، نظیر مدیریت شرایط اضطراری ناشی از حوادث طبیعی، جاسوسی از کارتل‌های مواد مخدر خارجی، مبارزه با جرم و جنایت، هدایت عملیات‌های مرزبانی و نظارت عمومی.<sup>۷۶</sup> در آمریکا، در پی تصمیم سال ۲۰۰۳ اداره‌ی هوانوردی فدرال برای اعطای مجوز پرواز در حریم هوایی غیرنظامی به هواپیماهای بدون سرنشین، ایالت‌های بیشتر و بیشتری پهپادها را به کار گرفته‌اند. در گزارشی متعلق به سرویس پژوهش‌های کنگره در سال ۲۰۱۰، آمده است که «اصلاحات اخیر ناظر بر هواپیماهای بدون سرنشین بخشی از تلاش سیاست‌گذاران و اداره‌ی گمرک و مرزبانی است تا هم منابع پهپادی در دست این اداره را گسترش دهند و هم حریم هوایی غیرنظامی را به روی عملیات این هواپیماها باز کند»<sup>۷۷</sup>. در بریتانیا تعدادی از افسران پلیس به طور آزمایشی پهپادهایی را مورد استفاده قرار داده‌اند، بیش از ۱۲۰ شرکت برای پرواز نظارتی با پهپاد درون مرزهای بریتانیا، مجوز تام دریافت کرده‌اند. هدف برنامه‌ی سنچس و / ارزیابی هوآبرد فناوریانه‌ی سیستم‌های خودکار در بریتانیا این است که «کاربرد روزمره‌ی سیستم‌های هوایی بدون سرنشین را بدون شرایط ویژه و محدودیت‌ها برای عملیات‌ها، در همه‌ی انواع حریم‌های هوایی ممکن کند»<sup>۷۸</sup>. از این رو انتقاد مذکور بدین شرح است: این یک فناوری است که برای جنگ طراحی شده و اکنون دارد برای کنترل انتظامی شهروندان مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ این گامی دیگر در «نظامی‌سازی» انتظامی‌گری است. ولی خب گفتیم که قدرت هوایی همواره یک قدرت پلیسی بوده / است. بر این اساس پهپاد را نباید به شکل یک فناوری نظامی جدید ببینیم که به نحوی اجازه‌ی سرک کشیدن در فضاها‌ی غیرنظامی را پیدا کرده، بلکه باید آن را به مثابه تداوم آن منطق پلیسی‌ای ببینیم که از ابتدای ظهور قدرت هوایی در آن هویدا بوده است.

<sup>۷۶</sup> Wall and Monahan, ۲۰۱۱, p. ۲۴۰

<sup>۷۷</sup> Haddal and Gertler, ۲۰۱۰, p. ۱

<sup>۷۸</sup> ASTRAEA, ۲۰۱۲; also Cole, ۲۰۱۲, p. ۲۶

بر خلاف تبلیغاتی که حول پهپادها وجود دارد، قاطبه‌ی این‌ها ماشین‌های پیشرفته‌ی بمباران و کشتار نیستند، بلکه در واقع مدل‌های کوچک و غیرمسلحی‌اند که عمدتاً برای نظارت بر میدان نبرد استفاده می‌شوند، از مجموع ۱۰۴۹۹ مأموریتی که توسط پهپادهای پردتور و ریپر در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ در عراق و افغانستان انجام شد، تنها در ۲۴۴ تای آن‌ها موشک شلیک شد.<sup>۷۹</sup> ویژگی کلیدی‌اشان قابل‌قربانی بودن است، هر چه کوچک‌تر باشند این ویژگی در آن‌ها پررنگ‌تر است، مثل آن‌هایی که از هواپیما به پایین ریخته می‌شوند، آن‌هایی که با دست، یا منجنیق یا تیروکمان هفتی پرتاب می‌شوند.<sup>۸۰</sup> همین قابل‌قربانی بودن نشان می‌دهد که کاربرد اصلی‌اشان نه بمباران و یا کشتن بلکه جمع‌آوری یا همان ساختن دانش است. این امر خودش توضیحی است برای نام‌های نظارت‌محور تقریباً تمام انواع پهپادها، نام‌هایی چون گلوبال‌هاوک (به معنی شاهین جهانی)، دراگون‌آی (به معنی چشم اژدها)، دزرت‌هاوک (به معنی شاهین صحرا)، گورگون‌استر (به معنی نگاه خیره‌ی گورگون، موجودی در اساطیر یونانی که قدرت اصلی‌اش در چشمانش بود) و واچ‌کیپر (به معنی نگهبان)؛ و البته این امر تا حدی هم توضیح می‌دهد که چرا دولت بیشتر به جای آن که از پهپادها به عنوان ماشین‌های کشتار سخن بگوید، به تعدادی از سایر قابلیت‌هایشان اشاره می‌کند، مانند شناسایی و طبقه‌بندی انسان‌ها و دست‌سازه‌های انسان، شناسایی تحرکات، تفسیر ردپاها و تمایز انواع مسیرهای روی سطح زمین.

افزون بر این‌ها، باید مોકدانه این را در نظر گرفت که از چشم‌انداز گسترده‌تر تاریخی قدرت هوایی، هیچ منطقه‌ای و هیچ فردی غیرنظامی نیست؛ تنها منطق موجود منطق پلیس است. پرسشی که با تولد قدرت هوایی مطرح شد این بود: این بر سر فضاهای غیرنظامی چه می‌آورد؟ و پاسخ هم اساساً این بوده: «ویرانشان می‌کند». پس به همین ترتیب خود مفهوم غیرنظامی را هم ویران می‌کند. همین امر درون‌مایه‌ی اصلی متون مربوط به قدرت هوایی در دهه ۱۹۲۰ بود که در آثار امثال میشل، سورسکی و فولر قابل‌مشاهده است. ولی تحلیل جولیه دوهه در کتاب *فرماندهی هو* (انتشار در ۱۹۲۱، بسط و تکمیل در ۱۹۲۷) که شاید اولین خوانش جامع از تاثیر قدرت هوایی بر تاریخ جهان باشد، بیانگر آن است که: هنر جنگ هوایی، هنر ویران کردن شهرها، حمله به غیرنظامیان و هراسان کردن جمعیت است. در آینده جنگ «اساساً علیه جمعیت‌های غیرمسلح شهرها و مراکز صنعتی بزرگ خواهد بود». دیگر سرباز و شهروند یا رزمنده و غیررزمنده نداریم: «جنگ دیگر نزاعی بین ارتش‌ها نیست بلکه نزاعی بین ملت‌هاست، نزاعی بین جمعیت‌ها» بمباران هوایی یعنی اکنون جنگ، «جنگ تمام‌عیار است». <sup>۸۱</sup> قدرت‌های بزرگ مدتی در برابر پذیرش این امر مقاومت کردند؛ یا دست‌کم در برابر پذیرش این امر در آموزه‌های کلاسیک

<sup>۷۹</sup> Turse and Engelhardt, ۲۰۱۲, p. ۱۴۹; Wall and Monahan, ۲۰۱۱, p. ۲۴۲

<sup>۸۰</sup> Blackmore, ۲۰۰۵, pp ۱۳۰-۱۳۱; Singer, ۲۰۰۹, pp ۱۱۶-۱۲۰

<sup>۸۱</sup> Douhet, ۲۰۰۳, pp. ۱۱; ۱۵۸; ۲۲۳

جنگی‌اشان به عنوان نبرد بین دولت-ملت‌های به لحاظ نظامی صنعتی، مقاومت کردند؛ چنان که دیدیم بمباران پلیسی مستعمرات کاملاً برایشان پذیرفته‌شده بود. اما نهایتاً در جریان جنگ جهانی دوم، این را هم پذیرفتند، و جولای ۱۹۴۵ بود که در ارزیابی ارتش آمریکا در رابطه با قدرت هوایی استراتژیک، آشکارا از این سخن می‌رفت که «در ژاپن هیچ کس غیرنظامی نیست».<sup>۸۲</sup> به قول کرتیس له‌می، ژنرال نیروی هوایی آمریکا «هیچ غیرنظامی بی‌گناهی وجود ندارد»<sup>۸۳</sup> و این دیدگاه از آن زمان تاکنون حفظ شده است. متون مرتبط با قدرت هوایی در سال‌های اخیر که از «دشمن به مثابه یک سیستم» می‌گویند هم همان خط را ادامه می‌دهند.<sup>۸۴</sup> بنابراین، بر خلاف آن که از هر دو سوی طیف سیاسی ادعاهایی مطرح می‌شود مبنی بر این که حملات هوایی اخیر در بیروت و غزه حاکی از «گسترش بی‌معنی شدن واژه غیرنظامی» است<sup>۸۵</sup> یا این که احتمالاً باید «مرگ ایده‌ی غیرنظامی‌بودن را به نظاره بنشینیم»<sup>۸۶</sup>، اتفاقاً باید گفت که هر گونه مفهوم معناداری از واژه‌ی «غیرنظامی» با به وجود آمدن قدرت هوایی/از بین رفت<sup>۸۷</sup>،<sup>۸۸</sup>

نکته این است که، اگر چشم‌انداز قدرت هوایی را به مثابه قدرت پلیسی بنگریم، همین استفاده از فناوری پهبادی بر فراز آنچه که برخی همچنان علاقه دارند «فضاهای غیرنظامی» بنامند، کاملاً قابل پیش‌بینی بود. چرا که همچون کلیت فناوری قدرت هوایی، پهباد توأمان هم عرصه و هم امکان است.<sup>۸۹</sup> و آنچه بوسیله‌ی پهباد امکان‌پذیر می‌شود، حضور دائم پلیس در سرتاسر قلمرو است. یک مقام ارشد دولت آمریکا گفته بود که «هواپیماهای بدون سرنشین انقلابی در توانایی نظارت ما بر دشمن ایجاد کرده‌اند. با استفاده از این چشم همه‌چیزبین، می‌توان فهمید چه کسی در یک شبکه مهم است، کجا زندگی می‌کند، از کجا پشتیبانی می‌شود و دوستانش کجا هستند».<sup>۹۰</sup> هر چقدر هم

<sup>۸۲</sup> cited in Sherry, ۱۹۸۷, p. ۳۱۱

<sup>۸۳</sup> cited in Sherry, ۱۹۸۷, p. ۲۸۷

<sup>۸۴</sup> اینجا دارم به اثر تاثیرگذار کلنل جان واردن سوم فکر می‌کنم، او عضو اداری طرح و برنامه ستاد نیروی هوایی آمریکا و از چهره‌های کلیدی پشت استراتژی جنگ اول خلیج فارس بود. کتاب واردن با عنوان کارزار هوایی (۱۹۸۸) که به سرعت به متنی مرجع تبدیل شد، رویکردی را ترسیم می‌کند مبتنی بر شناسایی و حمله به مرکز یا مراکز ثقل دشمن. این رویکرد بعدها تحت عنوان «مدل پنج حلقه‌ای» توسعه پیدا کرد که بر مبنای آن هر حلقه یک «مرکز ثقل» است که باید مورد حمله قرار گیرد. از این رو ممکن است لازم شود جمعیت، تولید و زیرساخت همگی مورد هدف قرار بگیرند چون «دشمن به مثابه یک سیستم کار می‌کند». این نظریه به دلیل تمامی صورت‌بندی‌ها و ترتیباتش، دست بر روی خنثی‌سازی مراکز شهری و ضربه زدن به تولید صنعتی، یا به عبارت دیگر ویرانی جمعیت غیرنظامی، می‌گذارد. (همچنین بنگرید به ۱۹۹۵؛ ۱۹۸۹) (Warden,

<sup>۸۵</sup> Dershowitz, ۲۰۰۶

<sup>۸۶</sup> Gregory, ۲۰۰۶, p. ۶۳۳

<sup>۸۷</sup> Hartigan, ۱۹۸۲, p. ۱۱۹

<sup>۸۸</sup> البته دولت‌ها دوست دارند ادعا کنند که قدرت هوایی به آن‌ها اجازه می‌دهد که بتوانند نظامی را از غیرنظامی بهتر تشخیص دهند. اما این استدلال من اینجا کمک می‌کند نشان دهد که این پروپاگانداست، آن هم از خالص‌ترین نوعش: دروغ، نقطه سر خط.

<sup>۸۹</sup> Pandya, ۲۰۱۰, p. ۱۴۳

<sup>۹۰</sup> cited in Barnes, ۲۰۰۹

که این مسئله از حیث ژئوپلیتیک مهم باشد، ولی با وجود پهنادهایی که قادرند بی‌وقفه بر گستره‌های وسیعی از زمین و دریا نظارت کنند و تنها محدودیتشان فناوری و منبع سوختشان است، چیزی از رویای دولت یعنی حضور دائمی پلیس در سرتاسر قلمرو کم نداریم.<sup>۹۱</sup> و این شکلی از حضور پلیس است که توسط فرایند استعمار دربرگرفته شده است، گوشه‌ای از آن را در سندی از ارتش آمریکا با نام «استرایک‌استار ۲۰۲۵» می‌توان دید که از حضور مداوم هواپیماهای بدون سرنشین در آسمان به عنوان شکلی از «اشغال هوایی» سخن به میان آمده است.<sup>۹۲</sup>

پهنادها به عنوان یک فناوری عالی برای جنگ دموکراتیک، توصیف شده‌اند، چرا که هم ویژگی کاربردی مشخصی دارند و هم امکان جذابی برای «انتقال ریسک»<sup>۹۳</sup>، اما شاید لازم باشد به آن‌ها همچون یک فناوری عالی برای پلیس لیبرالی هم ببیندیشیم. کمپانی دیزنی زمانی که در ۱۹۴۳ به دنبال عمومی کردن ایده‌ی «پیروزی با قدرت هوایی» بود، احتمالاً کوچکترین اطلاعی نداشت از این که فراتر از شکست ژاپن، این پیروزی چه معانی می‌تواند داشته باشد. اما اگر با قدرت هوایی پیروزی‌ای برای طرف دولت در کار باشد، مطمئناً صرف شکست نظامی دشمن نیست بلکه پیروزی پلیس دائمی است.

\*\*\*

این متن ترجمه‌ای است از:

Mark Neocleos (۲۰۱۳), "Air Power as Police Power", *Environment and Planning D: Society and Space* ۲۰۱۳, volume ۳۱, pages ۵۷۸ – ۵۹۳

## منابع

- Adey P, ۲۰۱۰ *Aerial Life: Spaces, Mobilities, Affects* (Wiley-Blackwell, Chichester, Sussex)
- ASTRAEA, ۲۰۱۲ <http://www.astraea.aero>
- Agamben G, ۱۹۹۳, "The Sovereign Police", in *The Politics of Everyday Fear* Ed. B Massumi (University of Minnesota Press, Minneapolis, MN (pp ۶۱–۶۳
- Air Staff Memorandum, ۱۹۲۰, "On the power of the air force and the application of this power to hold and police Mesopotamia", March, Air Ministry Records, London
- Badiou A, ۲۰۰۳ *Infinite Thought: Truth and the Return of Philosophy* (Continuum, London)
- Barnes J E, ۲۰۰۹, "Military refines a 'constant stare against our enemy' " *Los Angeles Times* ۲ November, <http://articles.latimes.com/۲۰۰۹/nov/۰۲/nation/na-drone-eyes۲>
- Biddle T D, ۲۰۰۲ *Rhetoric and Reality in Air Warfare: The Evolution of British and American Ideas about Strategic Bombing*, ۱۹۱۴–۱۹۴۵ (Princeton University Press, Princeton, NJ)
- Blackmore T, ۲۰۰۵ *War X: Human Extensions in Battlespace* (University of Toronto Press, Toronto)

<sup>۹۱</sup> Neocleos, ۲۰۰۰

<sup>۹۲</sup> Carmichael et al, ۱۹۹۶, page viii

<sup>۹۳</sup> Sauer and Schoring, ۲۰۱۲

Carmichael B W, DeVine E, Kaufman K J, Pence P E, Wilcox R S, 1996, "StrikeStar 2020", research paper presented to Air Force 2020, Maxwell Air Force Base, Montgomery, AL

Charlton L E O, 1931 Charlton (Faber and Faber, London)

Cole C, 2012 Drone Wars Briefing (Drone Wars UK, Oxford)

Cordesman A H, 2003 The Lessons and Non-lessons of the Air and Missile Campaign in Kosovo )Center for Strategic and International Studies, Washington, DC(

Cox J L, 1980, "A splendid training ground: the importance to the Royal Air Force of its role in Iraq, 1919-32" Journal of Imperial and Commonwealth History 13 107-182

Crosthwait H L, 1928, "Air survey and empire development" Journal of the Royal Society of Arts 27 162-10

Davies I, 1966 African Trade Unions (Penguin, Harmondsworth, Middx)

Dean D J, 1986 The Air Force Role in Low-intensity Conflict (Air University Press, Maxwell Air Force Base, Montgomery, AL(

Dean M, 2006, "Military intervention as 'police' action?", in The New Police Science: Police Powers in Comparative Perspective Eds M Dubber, M Valverde (Stanford University Press, Stanford, CA) pp 180-206

Der Derian J, 2001 Virtuous War: Mapping the Military-Industrial-Media-Entertainment Network )Westview Press, Boulder, CO(

Dershowitz A, 2006, " 'Civilian casualty'? That's a gray area" Los Angeles Times 22 July, <http://articles.latimes.com/2006/jul/22/opinion/oe-dershowitz22>

Dodge T, 2003 Inventing Iraq: The Failure of Nation Building and a History Denied (Columbia University Press, New York(

Douhet G, 2003 The Command of the Air (1921; 3rd expanded edition 1929) Ed. Air Marshal Brijesh Dhar Jayal (Natraj Publishers, Dehradun, India)

Dower J, 2001 Cultures of War: Pearl Harbor, Hiroshima, 9-11, Iraq (Norton/New Press, New York)

Foucault M, 1973 The Birth of the Clinic: An Archaeology of Medical Perception (Routledge, London(

Foucault M, 1981 The Tanner Lectures on Human Values, Volume 2 Ed. S McMurrin (Cambridge University Press, Cambridge) pp 220-202

Foucault M, 1996 Foucault Live: Collected Interviews, 1961-1984 (Semiotext(e), New York)

Foucault M, 2003 'Society Must Be Defended': Lectures at the Collège de France, 1970-76 (Allen Lane, London(

Foucault M, 2006a History of Madness (Routledge, London)

Foucault M, 2006b Psychiatric Power: Lectures at the Collège de France, 1973-1974 (Palgrave, Basingstoke, Hants(

Foucault M, 2007 Security, Territory, Population: Lectures at the Collège de France, 1977-1978 )Palgrave, Basingstoke, Hants(

Gavish D, 2000 A Survey of Palestine under the British Mandate, 1920-1948 (Routledge, Abingdon, Oxon(

Gregory D, 2006, "The death of the civilian?" *Environment and Planning D: Society and Space* 24 633-638

Gregory D, 2011a, "From a view to a kill: drones and late modern war" *Theory, Culture and Society* 28 188-210

Gregory D, 2011b, "Lines of descent" *openDemocracy* 1 November, <http://www.opendemocracy.net/derek-gregory/lines-of-descent>

Grondin D, 2011, "The other spaces of war: war beyond the battlefield in the war on terror" *Geopolitics* 16 253-279

Haddad C C, Gertler J, 2010, "Homeland security: unmanned aerial vehicles and border surveillance", report for Congress, 2010, Congressional Research Service, Washington, DC

Hardt M, Negri A, 2000 *Empire* (Harvard University Press, Cambridge, MA)

Hardt M, Negri, A, 2004 *Multitude: War and Democracy in the Age of Empire* (Penguin, New York)

Hartigan R S, 1982 *The Forgotten Victim: A History of the Civilian* (Precedent Publishing, Chicago, IL)

Hearing before the Subcommittee on National Security and Foreign Affairs, 2011 *Rise of the Drones: Unmanned Systems and the Future of War* (US Government Printing Office, Washington, DC)

Hobsbawm E, 1994 *Age of Extremes: The Short Twentieth Century* (Penguin, London)

Holland T, 1928, "Introduction" *Journal of the Royal Society of Arts* 26 161-162

Huyssen A, 2003, "Air war legacies: from Dresden to Baghdad" *New German Critique* 90 163-176

J H H [pseudonym], 1933, " 'Police' bombing in outlying regions" *The Naval Review* 21 461-465

Kaplan C, 2006, "Mobility and war: the cosmic view of US 'air power' " *Environment and Planning A* 38 390-407

Killingray D, 1984, " 'A swift agent of government': air power in British colonial Africa, 1916-1939" *Journal of African History* 20 429-444

Kingston-McCloughry E J, 1937 *Winged Warfare: Air Problems of Peace and War* (Jonathan Cape, London)

Manners R A, 1962, "Land use, labor, and the growth of market economy in Kipsigis Country", in *Markets in Africa* Eds P Bohanna, G Dalton (Northwestern University Press, Evanston, IL)

Longoria M A, 1992 *A Historical View of Air Policing Doctrine: Lessons from the British Experience Between the Wars, 1919-1939* (Air University Press, Maxwell Air Force Base, Montgomery, AL)

Ministry of Defence, 2011, "RAF reaper reaches 20,000 hours over Afghanistan", MOD Defence News 1 April, <http://www.mod.uk/DefenceInternet/DefenceNews/EquipmentAndLogistics/RafReaperReaches20000HoursOverAfghanistan.htm>

Neocleous M, 2000 *The Fabrication of Social Order: A Critical Theory of Police Power* (Pluto Press, London)

Neocleous M, 2001 *Critique of Security* (Edinburgh University Press, Edinburgh)

Neocleous M, 2011, "The police of civilization: the war on terror as civilizing offensive" *International Political Sociology* 5 144-159

Neocleous M, 2013a, "Cujus est solum and the no-fly zone: police power, all the way to Heaven" *Radical Philosophy* 182

Neocleous M, 2013b, "The police dream of pacification: accumulation, class war and the hunt" *Socialist Studies* (forthcoming)

Omissi D, 1990 *Air Power and Colonial Control: The Royal Air Force 1919-1939* (Manchester University Press, Manchester)

Pandya M, 2010, "The Cold War present: the logic of defense time", in *Anthropology and Global Counterinsurgency* Eds J D Kelly, B Jauregui, S T Mitchell, J Walton (University of Chicago Press, Chicago, IL), pp 137-151

Parton N, 2009 'Air power and insurgency: early RAF doctrine', in *Air Power, Insurgency and the 'War on Terror'* Ed. J Hayward (RAF Centre for Air Power Studies, Cranwell) pp 31-42

Portal C F A, 1909, "Air Force co-operation in policing the Empire", lecture at RUSI, London, 17 February, 1937, in *The Impact of Air Power* Ed. E M Emme (D Van Nostrand, Princeton, NJ) pp 301-362

Rundquist E K, 2009 *Desert Talons: Historical Perspectives and Implications of Air Policing in the Middle East* (Maxwell Air Force Base, Montgomery, AL)

Satia P, 2008 *Spies in Arabia: The Great War and the Cultural Foundations of Britain's Covert Empire in the Middle East* (Oxford University Press, Oxford)

Sauer F, Schoring N, 2012, "Killer drones: the 'silver bullet' of democratic warfare" *Security Dialogue* 43 363-380

Seversky A P, 1942 *Victory Through Air Power* (Simon and Schuster, New York)

Sherry M S, 1987 *The Rise of American Air Power: The Creation of Armageddon* (Yale University Press, New Haven, CT)

Singer P W, 2009 *Wired for War: The Robotics Revolution and Conflict in the 21st Century* (Penguin, New York)

Smith M, 1984 *British Air Strategy Between the Wars* (Clarendon Press, Oxford)

Smith R, 2001 *The Utility of Force: The Art of War in the Modern World* (Penguin, London)

Swift D, 2010, "Bomb proof", *Financial Times*, 4 September, <http://www.ft.com/cms/s/0/bb0c7c7-b7e9-11df-b3dd-00143feabdc0.html#axzzYHJMSzMk>

Sykes F, 1942 *From Many Angles: An Autobiography* (George G Harrop and Co, London)

Thomas W, 2001 *The Ethics of Destruction: Norms and Force in International Relations* (Cornell University Press, Ithaca, NY)

Todd L, 2006 *Iraq Tribal Study: Iraq Al-anbar Governorate* (US Department of Defense, Washington, DC)

Townshend C, 2010 *When God Made Hell: The British Invasion of Mesopotamia and the Creation of Iraq, 1914-1921* (Faber and Faber, London)

Turse N and Engelhardt T, 2012 *Terminator Planet: The First History of Drone Warfare, 2001-2008* (Dispatch Books, New York)

US Army and Marine Corps, 2006 *Counterinsurgency Field Manual* (University of Chicago Press, Chicago, IL)

Wall T, Monahan T, 2011, "Surveillance and violence from afar: the politics of drones and liminal

security-scapes” *Theoretical Criminology* 10 239–254

Walters W, 2002, “Deportation, expulsion, and the international police of aliens” *Citizenship Studies*

6 265–292

Warden, J, 1989 *The Air Campaign: Planning for Combat* (Pergamon-Brassey’s, Washington, DC)

Warden J, 1990, “The enemy as a system” *Air Power Journal* 9 40–56

Weizman E, 2002, “The politics of verticality”, Part II, *openDemocracy* April–May,

[http://www.opendemocracy.net/ecology-politicsverticality/article\\_631.jsp](http://www.opendemocracy.net/ecology-politicsverticality/article_631.jsp)

Weizman, E, 2007 *Hollow Land: Israel’s Architecture of Occupation* (Verso, London)

Weizman, E, 2012, “Thanato-tactics”, in *The City as Target* Eds R Bishop, G K Clancey, J Phillips  
)Routledge, London (pp 64–91)